

بررسی موردی نظریه‌ی امیل دورکیم

آموزش و پرورش و انجام اجتماعی

دکتر سیدرضا صالحی امیری

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی،
واحد علوم و تحقیقات

امیر عظیمی دولت‌آبادی
پژوهشگر

ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



رشد آموزش
علوم اجتماعی

چکیده

نظریه‌های کارکردی در جامعه‌شناسی، برای موضوع «انسجام اجتماعی» جایگاهی محوری و بنیادی قائل هستند و اساساً دوام و پایداری جامعه را بدون آن ناممکن می‌دانند. موضوع انسجام اجتماعی در این نظریه‌ها، همواره با مباحث مربوط به نهادهای اجتماعی، خصوصاً آموزش و پرورش همراه بوده است. چرا که در این نظریه‌ها، آموزش و پرورش عنصری حیاتی برای انسجام اجتماعی محسوب می‌شود که از طریق فرایند جامعه‌پذیری و ایجاد زمینه‌های ارزشی و هنجاری مشترک و کنترل اجتماعی، تأثیری تعیین‌کننده در تأمین آن دارد. در این مقاله رابطه‌ی آموزش و پرورش و انسجام اجتماعی از منظر نظریه‌های کارکردگرا مورد بررسی قرار خواهد گرفت و تأکید اصلی بر نظریه‌ی دورکیم خواهد بود.

کلید واژه‌ها: کارکردگرایی، انسجام اجتماعی، آموزش و پرورش، دورکیم

«انسجام اجتماعی» از موضوعاتی است که از آغاز نظریه‌پردازی‌های اجتماعی، همواره مورد توجه بوده است. نظریه‌پردازان علوم اجتماعی، خصوصاً جامعه‌شناسان پیش‌کسوت و بزرگی چون دورکیم، تونیس و پارسونز، این مفهوم را در کانون نظریه‌پردازی خود قرار داده و به آن توجه ویژه‌ای کرده‌اند. مفهوم انسجام اجتماعی اهمیت محوری خود را تاکنون نیز در مباحث مهم جامعه‌شناسی حفظ کرده است، به طوری که دو پارادایم غالب در جامعه‌شناسی، یعنی «نظم‌گرایی» و «ستیزگرایی» و مباحث اخیر آن‌ها، هرگز خالی از این مفهوم و مناقشات مرتبط با آن نبوده است.

مباحث مرتبط با انسجام اجتماعی در جامعه‌شناسی، در اغلب موارد با بحث مربوط به آموزش و پرورش و سایر نهادهای اجتماعی همراه بوده است. در نظریه‌های کارکردگرایی، این ارتباط به شکل واضح‌تری مورد توجه بوده است، به طوری که اصولاً در این گونه نظریات، هرچا سخن از انسجام اجتماعی است، ردپایی از آموزش و پرورش را نیز می‌توان سراغ گرفت؛ چرا که در این نظریات، آموزش و پرورش عنصری حیاتی برای انسجام اجتماعی تلقی می‌شود. در سایر نظریات جامعه‌شناسی نیز، خصوصاً نظریاتی که به پارادایم «ستیز» تعلق دارند، ارتباط بین آموزش و پرورش و انسجام اجتماعی مورد توجه و بحث بوده است؛ البته به گونه‌ای متفاوت و از زاویه‌ای دیگر. در مجموع، اغلب نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی اعم از نظم‌گرا و ستیزگرا، علی‌رغم اختلاف نظر در چگونگی ارتباط و تأثیرگذاری این دو، بر اهمیت پیوند بین آموزش و پرورش و انسجام اجتماعی تأکید می‌ورزند. در این مقاله، رابطه‌ی آموزش و پرورش و انسجام اجتماعی از منظر کارکردگرایی مورد تحلیل قرار خواهد گرفت و تأکید اصلی بر اندیشه‌های امیل دورکیم، جامعه‌شناس معروف فرانسوی خواهد بود.

آموزش و پرورش

آموزش و پرورش یا تعلیم و تربیت در معنای کلی دلالت دارد بر پرورش (نسل جوان)، تعلیم فکری و اخلاقی، رشد شخصیت و توانایی‌های ذهنی (کودک، نوجوان و جوان) به خصوص از راه تأمین آموزش منظم [گولد، ۱۳۷۶: ۲۴۹]. به عبارت دیگر، آموزش و پرورش عبارت است از جریانی نظام‌مند و هدف‌دار به منظور تربیت و رشد استعدادها برای رسیدن به کمال مطلوب [حسینی‌نسب، بی‌تا: ۵]. در معنای محدودتر «آموزش و پرورش به هر نوع آموزش و پرورشی اطلاق می‌شود که به صورت قراردادی و به شیوه‌ای منظم، منطقی و از روی برنامه ارائه گردد. این نوع آموزش و پرورش با ورود به مدارس یا مؤسسات آموزشی آغاز و با طی سطوح و مراحل مختلف آن ادامه می‌یابد» [علاقه‌بند، ۱۳۷۰: ۲۰].

آموزش و پرورش از زوایای علوم مختلف، معانی و تعاریف تقریباً متفاوتی پیدا می‌کند. مهم‌ترین علمی که تاکنون به آموزش و پرورش پرداخته‌اند، علوم تربیتی، جامعه‌شناسی و اقتصاد بوده‌اند که هر کدام با تأکید بر بُعد یا ابعاد خاصی از آموزش و پرورش، تعاریف خاص خود را از آن ارائه کرده‌اند. در میان این علوم، جامعه‌شناسی با بررسی همه‌جانبه‌ی آموزش و پرورش جایگاه ویژه‌ای برای آن در مباحث خود قائل شده است؛ به گونه‌ای که امروزه «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش» یکی از شاخه‌های مهم این علم محسوب می‌شود.

در بررسی جامعه‌شناختی، آموزش و پرورش را می‌توان هم به عنوان یک فرایند تعریف کرد و هم به عنوان یک نهاد اجتماعی. به عنوان فرایند، هر زمان که شاهد تغییری در رفتار جسمانی یا ذهن فرد باشیم، آموزش و پرورش حاصل شده است. در این معنا، مثلاً تلویزیون دارای تأثیر آموزشی است. از سوی دیگر، آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد اجتماعی، ترکیبی از مدرسه و افرادی است که به طرق متفاوت در چارچوب مدرسه با یکدیگر در کنش و واکنش‌اند. بدین ترتیب، بخشی از فرایند آموزش و پرورش در چارچوب نهاد اجتماعی مدرسه صورت می‌گیرد، ولی بخش دیگر خارج از مدرسه و در چارچوب جامعه‌ی کل تحقق می‌یابد (شارع‌پور، ۱۳۸۶: ۱۰). بر همین اساس، جامعه‌شناسان معمولاً آموزش و پرورش را با «جامعه‌پذیری» یا «اجتماعی‌شدن» مترادف می‌دانند. به عقیده‌ی آن‌ها آموزش و پرورش ساز و کار رسمی جامعه برای حفظ و انتقال فرهنگ است. در این مفهوم، آموزش و پرورش فرایندی است که به واسطه‌ی آن، مجموعه‌ی اعتقادات، ارزش‌ها، هنجارها، دانش‌ها و مهارت‌های جامعه به نسل جدید منتقل می‌شود [پیشین].

یان رابرتسون «آموزش» را تقریباً مترادف با «جامعه‌پذیری» می‌داند. زیرا هر دو واژه در بردارنده‌ی مفهوم انتقال فرهنگ از شخص یا گروهی به شخص یا گروه دیگر است. به عقیده‌ی وی، «آموزش عبارت است از انتقال منظم و سازمان‌یافته‌ی دانش، مهارت‌ها و ارزش‌ها». این تعریف با جایگاهی که آموزش و پرورش در جوامع فعلی دارد، مرتبط است. آموزش و پرورش در جوامع نوین به فعالیتی رسمی و صنعتی تبدیل شده است. در این جوامع، فعالیت‌های آموزشی سازمان‌یافته و برای برخی افراد در سنین خاص اجباری هستند. افرادی نیز به عنوان معلم و متخصص آموزش تربیت شده‌اند و محل‌ها و تجهیزات برای آموزش و فراگیری دانش آن مهیا شده است [رابرتسون، ۱۳۷۴: ۳۴۹].

تعریف و برداشتی که در جامعه‌شناسی از مفهوم آموزش و پرورش ارائه می‌شود، کاملاً تحت تأثیر اندیشه‌های دورکیم قرار دارد. وی آموزش و پرورش را موضوعی کاملاً اجتماعی می‌دانست و معتقد بود: «تربیت، اجتماعی کردن روشمند نسل جوان است» [دورکیم، ۱۳۶۸: ۴۸] و در واقع چیزی نیست جز تأثیری که از طریق نسل‌های بزرگ‌سال بر کسانی که هنوز برای زندگی اجتماعی آماده نیستند، اعمال می‌شود.

انسجام اجتماعی

انسجام یا هم‌بستگی اجتماعی معمولاً مفهومی را می‌رساند که بر پایه‌ی آن در سطح یک گروه یا یک جامعه، اعضا به یکدیگر وابسته‌اند و به‌طور متقابل نیازمند یکدیگر [بیرو، ۱۳۶۶: ۴۰۰]. انسجام اجتماعی هم‌چنین نوعی احساس ارتباط، گرایش و تعامل با دیگران است و منظور از آن «احساس مسئولیت متقابل بین چند نفر یا چند گروه است که از آگاهی و اراده برخوردار باشند» [پیشین]. انسجام اجتماعی در این معنا، در واقع احساس هم‌بستگی، پیوند و تعهد عاطفی است که اعضای جامعه نسبت به یکدیگر دارند [وزیری، ۱۳۸۳: ۱۱۸]. این برداشت از انسجام که به برداشت روان‌شناسان اجتماعی از این مفهوم نزدیک است، آن را عمدتاً به صورت احساسی نزدیکی عاطفی با افراد دیگر تعریف می‌کند.

اما به نظر می‌رسد، انسجام اجتماعی مفهومی فراتر از احساس نزدیکی یا ارتباط عاطفی افراد با یکدیگر باشد و در واقع می‌باید چیزی باشد که بر ماحصل این احساس نیز دلالت کند. به عبارت دیگر در معنای قبل، انسجام اجتماعی بیشتر همان «وفاق اجتماعی» تصور می‌شود، در حالی که این دو مفهوم با یکدیگر تفاوت دارند. به عبارت کامل‌تر، انسجام اجتماعی بر وفاق اجتماعی دلالت دارد و به نوعی محصول آن است.

طبق آن‌چه عموماً در جامعه‌شناسی از مفهوم انسجام اجتماعی مستفاد می‌شود، این مفهوم به درجه یا نوع هم‌گرایی یک جامعه و در واقع، به پیوندها و روابطی که اعضای یک جامعه یا گروه را به یکدیگر مرتبط می‌سازند، اشاره دارد. هکتور^۲ (۱۹۸۷) مفهوم انسجام اجتماعی را با سطح، مقدار یا شدت همکاری اعضای گروه در راستای دست‌یابی به اهداف جمعی مرتبط می‌داند [ویدگرن، ۱۹۹۷: ۷۵۵]. دیگر جامعه‌شناسان نیز آن را در کل «ناظر به میزان الگوی رابطه‌ی متقابل بین کنش‌گران، گروه‌ها و خرده‌فرهنگ‌های تمایز یافته» [افروغ، ۱۳۷۸: ۱۴۰] می‌دانند. همانند مفهوم آموزش و پرورش و حتی بیش از آن، مفهوم انسجام اجتماعی نیز در جامعه‌شناسی وام‌دار و مدیون اندیشه‌های دورکیم است. در مباحث بعدی در این خصوص بیشتر توضیح داده خواهد شد.

کارکردگرایی

پرسش از علت یا علل به هم پیوستگی و انسجام اجتماعی، پرسشی دیرینه و بنیادی در جامعه‌شناسی است. چه عاملی شرایط به هم پیوستگی اجتماعی اعضای جامعه را فراهم می‌کند؟ این یکی از پرسش‌هایی بوده

که از دیرباز جامعه‌شناسی سعی کرده است، به آن پاسخ دهد. از زمانی که آگوست کنت نخستین بار اصولی علمی را تدوین کرد تا آن‌را جامعه‌شناسی بنامد، این مسئله مشغله‌ی ذهنی او بود. کنت در جامعه‌ای می‌زیست که به سبب انقلاب فرانسه و یک سلسله آشوب‌های اجتماعی پس از آن، آشفته بود. از این‌رو، در جست‌وجوی علم نظم‌دهنده‌ای بود که بتواند به هم پیوستگی پیشین فرانسه را دوباره احیا کند [کوزر، ۱۳۷۸: ۱۹۳].

پس از کنت، موضوع به هم پیوستگی اجتماعی در آثار جامعه‌شناس دیگر فرانسوی، یعنی امیل دورکیم نیز جایگاه محوری پیدا کرد. دورکیم نیز پس از بحران فروپاشی بزرگ دیگری، به جز انقلاب کبیر، در جامعه‌ی فرانسه، یعنی شکست فرانسه از آلمان در جنگ‌های ۱۸۷۱-۱۸۷۰، شکست کمون پاریس و پیدایش اصلاحات شدید در جمهوری سوم، فعالیت خود را آغاز کرد. بار دیگر مسئله به هم پیوستگی اجتماعی که در خطر فروپاشی بود، در دستور روز قرار گرفت و تمرکز جامعه‌شناسی دورکیم بر این مسئله قرار گرفت. اما او به‌جای این که مانند کنت حوزه‌ی وسیع و اغلب مبهمی را بررسی کند، کوشید یک سلسله متغیرهایی را به دقت مطالعه کند که کنترل آن‌ها نسبتاً آسان بود. بررسی کلاسیک او درباره‌ی خودکشی، پژوهشی ساده درباره‌ی یک «مسئله‌ی اجتماعی» نبود، بلکه می‌خواست نشان دهد که با توجه به میزان تغییرات به هم پیوستگی اجتماعی یا انسجام در گروه‌های مختلف، چگونه می‌توان نسبت‌های متفاوت خودکشی را تبیین کرد. دورکیم انسجام اجتماعی را به عنوان متغیری عمده در انواع کنش‌های اجتماعی نشان داد. هرگاه انسجام ضعیف شود، پیامدهای «آسیب‌شناختی» گوناگونی

بر اساس دیدگاه کارکردگرایی،
جامعه‌کلیتی است متعادل و
شامل خرده‌نظام‌های متعدد که
اهداف و کارکردهای هر یک
از این خرده‌نظام‌ها ضمن
این‌که با یکدیگر هماهنگی
دارند، با اهداف و نیازهای
نظام اجتماعی کل نیز هماهنگ و
همسو هستند و مجموعاً نظام متعادلی
را تشکیل می‌دهند



کل ممکن است تغییر یابند.» چنین توصیف تک خطی ممکن است در مورد خانواده، دولت، موجود زنده یا یک نوع، یک آیین فکری یا یک فلسفه، یک نهاد نظیر آموزش و پرورش و یک جامعه به کار رود. ایده‌ی کل «بیرون از اجزا»، «کل نیازمند به اجزا» و «اجزای نیازمند به کل» است که کارکردگرایی جامعه‌شناختی را با بسیاری از نظرات دیگر مربوط می‌سازد و آن را به صورت یک «نظریه - الگو» درمی‌آورد [اسکیدمور ۱۳۷۲: ۱۳۹].

از منظر طرفداران کارکردگرایی، جامعه کل هم‌بسته‌ای است که در آن، هر بخش کارکردهای خاصی را عهده‌دار است و بر مبنای این کارکردها، انسجام و نظم اجتماعی آن بخش را تأمین می‌کند؛ به گونه‌ای که نظم و انسجام اجتماعی را در گرو ایفای چهار کارکرد عمده‌ی انطباق با شرایط جدید، حل تنش‌های اجتماعی، نیل به اهداف، و حفظ و تداوم الگوهای هم‌بستگی اجتماعی می‌دانند [غفاری ۱۳۸۵: ۱۲۷]. واژه، اصول رویکرد کارکردی - ساختاری

درست است. یعنی میزان بالای چنین رویدادهای آسیب‌شناختی را می‌توان نشانه‌ی کمبود به هم پیوستگی در جامعه یا در گروه‌های تشکیل‌دهنده‌ی جامعه دانست [کوزر، ۱۳۷۸: ۱۹۴-۱۹۳].

پس از دورکیم نیز موضوع به هم‌پیوستگی یا انسجام اجتماعی هم‌چنان به عنوان موضوع و مسئله‌ی محوری در مباحث پیروان وی و سایر جامعه‌شناسان که بعدها کارکردگرایان لقب گرفتند، باقی ماند. در این مقاله، پس از بررسی اجتماعی کارکردگرایی، اندیشه‌های نظریه‌پرداز اصلی این مکتب را در این خصوص تشریح خواهیم کرد.

به عقیده‌ی اسکید مور، جان کلام کارکردگرایی بسیار ساده و عبارت است از این که: «یک کل مرکب از اجزاست؛ اجزایی که آن را به وجود آورده و در بقای آن سهیم‌اند، اگرچه هم اجزا و هم



را در هفت اصل زیر که به نوعی به مباحث ما نیز مربوط می‌شوند، خلاصه کرده است:

۱. جوامع باید به عنوان نظام‌های کل که دارای اجزای به هم پیوسته‌اند، تحلیل شوند.

۲. روابط علت و معلولی خصلتی چندجانبه دارند.

۳. نظام‌های اجتماعی در وضعیت تعادل پویا قرار دارند. سازگاری هر نظام با حداقلی از تغییر در درون نظام همراه است.

۴. انسجام کامل هیچ‌گاه محقق نمی‌شود، زیرا هر نظام با فشارها و انحراف‌هایی مواجه است؛ هر چند که از طریق نهادی شدن، بخشی از این انحراف‌ها خنثا می‌شوند.

۵. تغییر، فرایندی کند و انطباقی است که تا حرکتی انقلابی ادامه می‌یابد.

۶. تغییر، پیامد سازگاری با رشد، تمایز، نوآوری‌های درونی و تغییرات بیرون از نظام است.

۷. انسجام نظام ناشی از ارزش‌های مشترک است [غفاری ۱۳۸۵: ۱۲۸-۱۳۷].

براساس دیدگاه کارکردگرایی، جامعه کلیتی است متعادل و شامل خرده‌نظام‌های متعدد که اهداف و کارکردهای هر یک از این خرده‌نظام‌ها، ضمن این که با یکدیگر هماهنگی دارند، با اهداف و نیازهای نظام اجتماعی کل نیز هماهنگ و هم‌سو هستند و مجموعاً نظام متعادلی را تشکیل می‌دهند. از این‌رو، هنگامی که پدیده یا نهادی را از زاویه‌ی کارکردی بررسی می‌کنیم، می‌باید وجود آن را برحسب پیامدهای سودمندش برای کل نظام اجتماعی یا یکی از نظام‌های مهم تابعه‌ی آن، تبیین کنیم. به قول مرتون، در این گونه بررسی‌ها هدف این است که نشان دهیم، فلان عامل در کل نظام اجتماعی یا فرهنگی چه نقشی بازی می‌کند. «در این مشرب نظام‌های اجتماعی را نظام‌های پویا (دینامیک) می‌بینند که اجزایشان نقش خدمت‌گزاری در آن‌ها دارند و هدف تحلیل خدمتی (یا کارکردی) هم این است که خدمت خاص هر نهاد یا عمل را به دست آورد [لیتل ۱۳۷۳: ۱۵۶].

بر همین اساس، کارکردگرایی آموزش و پرورش را یکی از مهم‌ترین خرده‌نظام‌های اجتماعی می‌دانند که به سهم خود، کارکردهای مهمی در جهت پایداری و بقای نظام اجتماعی دارد. کارکردگرایی در دو سطح خرد و کلان، کارکردهای گوناگونی را به آموزش و پرورش نسبت می‌دهند. در سطح خرد عمدتاً تأکید بر نقش آموزش و پرورش در فرایند جامعه‌پذیری و ایجاد زمینه‌های ارزشی و هنجاری مشترک، وفاق اجتماعی را به وجود می‌آورد و احساس تعلق به هویت جمعی را تقویت می‌کند. در سطح کلان نیز، ارتباط متقابل بین خرده‌نظام آموزش و پرورش و سایر خرده‌نظام‌ها، از قبیل اقتصاد و سیاست و نیز ارتباط این مجموعه با کل نظام اجتماعی مورد نظر است. در واقع، وابستگی متقابل بین نهادها و خرده‌نظام‌های

اجتماعی و از جمله آموزش و پرورش و کارکردهایی که هر یک از خرده‌نظام‌های اجتماعی برای سایر خرده‌نظام‌ها و کل نظام اجتماعی دارد اساس بحث کارکردگرایی را در این سطح تشکیل می‌دهد [نوغانی ۱۳۷۵: ۱۸-۱۶]. از منظر کارکردگرایی، آموزش و پرورش به عنوان عاملی مقتدر و همگانی، می‌تواند به ایجاد هم‌بستگی و انسجام در ساختار جامعه که بر اثر تفکیک و تخصص، دستخوش تفرقه و پراکندگی ارزش‌های فرهنگی می‌شود، مدد برساند [علاقه‌بند ۱۳۷۰: ۱۳۸].

در مجموع براساس این رهیافت، کارکردهای متعددی را می‌توان برای آموزش و پرورش، خصوصاً مدارس، در نظر گرفت که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. **انتقال فرهنگی:** لازمه‌ی تداوم هر جامعه، انتقال ارزش‌ها و هنجارهای آن جامعه از نسلی به نسل دیگر است که آموزش و پرورش آن‌را به سرانجام می‌رساند. این کارکرد، اساساً کارکردی محافظه‌کارانه است؛ زیرا مدارس اصولاً فرهنگ گذشته و یا حداقل فرهنگ فعلی را به دیگران منتقل می‌کنند.

۲. **انتقال مهارت‌ها:** مدارس، انواع مهارت‌های شناختی و هنجارهای ضروری را برای ایفای نقش‌های موجود در جامعه‌ای که به‌طور روزافزون به علم و تخصص وابسته می‌شود، آموزش می‌دهند [رابرتسون ۱۳۷۴: ۳۵۲].

۳. **هم‌بستگی اجتماعی:** اغلب جوامع دارای خرده‌فرهنگ‌های گوناگون قومی، نژادی و غیره هستند و آموزش و پرورش می‌تواند افراد جوان این قابلیت‌ها را با فرهنگ عمومی جامعه هم‌نوا و آشنا سازد و بدین ترتیب جامعه‌ای نسبتاً همگون با ارزش‌های مشترک به‌وجود آورد. آموزش و پرورش وسیله‌ی مهمی برای تبدیل یک جامعه‌ی نامتجانس به جامعه‌ای یگانه و یکپارچه از طریق تقویت و توسعه‌ی فرهنگ و هویت مشترک است. از این‌رو، ظهور دولت‌های ملی با ایجاد نظام‌های آموزش و پرورش متقارن بوده است. مدارس با تدریس زبان رسمی به یکپارچه شدن اقوام مختلف داخل کشورها تا حد زیادی مدد می‌رسانند و آگاهی از تعلق به یک ملیت را در آن‌ها تقویت می‌کنند. نهادهای آموزش و پرورش مخصوصاً در کشورهایی که مهاجرپذیرند، وظایف و مسئولیت‌های عمده‌ای در ایجاد یگانگی بر عهده دارند [علاقه‌بند ۱۳۷۰: ۲۶].

۴. **گزینش:** مدارس روشی منطقی برای گزینش و انتخاب افراد مستعد ارائه می‌دهند و براساس آن، تواناترین و بانگیزه‌ترین افراد، ارزشمندترین موقعیت‌های منزلتی را به‌دست می‌آورند. آموزش راه عمده‌ای در کسب موفقیت شغلی و مالی در جامعه‌های صنعتی است، زیرا مدارس دانش‌آموزان را برای انجام کارهای گوناگون آماده و گزینش می‌کنند.

۵. **نوجویی:** نهادهای آموزشی صرفاً به انتقال دانش‌های موجود نمی‌پردازند، بلکه هم‌چنین با توسعه‌ی دانش و مهارت جدید، به میراث

فرهنگی می‌افزایند. نقش اخیر تا حدی به این دلیل پدید می‌آید که تجربه‌ی آموزشی باعث برانگیختن تفکر انتقادی و کنجکاوی فکری می‌شود. تا حدودی نیز به این دلیل است که از مدرسین و دانشگاه‌ها و مدارس عالی انتظار می‌رود، تحقیقاتی به عمل آورند که به افزایش آگاهی‌های علمی منجر شود [رابرتسون ۱۳۷۴: ۳۵۳].

انسجام اجتماعی در اندیشه‌ی دور کیم

مهم‌ترین جامعه‌شناس پیش‌کسوتی که در خصوص انسجام اجتماعی و آموزش و پرورش و ارتباط این دو، نظریه‌پردازی کرده، امیل دور کیم است. بحثی را که وی درباره‌ی انسجام اجتماعی و جامعه‌شناسی آموزش و پرورش آغاز کرد، اکنون نیز یکی از مباحث اصلی جامعه‌شناسی محسوب می‌شود. بحث هم‌بستگی در کانون نظریه‌پردازی دور کیم قرار دارد. پرسشی که برای وی مقدم‌تر و اساسی‌تر محسوب می‌شد، این بود که ساختارهای اجتماعی «چگونه به‌وجود می‌آیند؟ چگونه و از چه طریق مجموعه‌ی پرکنده‌ای از افراد گرد هم می‌آیند و مقوله‌ی پایدار و مستمرتری را شکل می‌دهند که جامعه نام می‌گیرد، در حالی که نیروهای متضاد و تقسیم‌کننده‌ی بسیار زیادی قادرند آن را از بین ببرند؟ بدین ترتیب، دور کیم بر پیوستگی یا هم‌بستگی ترتیبات اجتماعی تأکید کرده است [گرب ۱۳۷۳: ۹۹].

مفهوم هم‌بستگی دور کیم، تصویری از جامعه ارائه می‌کند که در آن، گروه‌ها و افراد به هم پیوسته‌اند و به‌طور منظم و الگوبندی شده و کمابیش پیش‌بینی‌پذیر، کنش متقابل دارند [پیشین]. برای روشن شدن این مفهوم می‌توان از مفهوم تقریباً متضاد آن، یعنی مفهوم «آنومی»^۴ استفاده کرد. آنومی وضعیتی است که در آن، قواعد اجتماعی (هنجارها) برای کنشگران الزام‌آور نیست و مطلوبیتی ندارند. به عبارت دیگر، آنومی به هم‌ریختگی یا آشفتگی «وجدان جمعی»^۵ یا مشترک است و چون آنومی امری مربوط به وجدان جمعی است، جامعه و فرد هم‌زمان از آن رنج می‌برند. این رنج بردن حاکی از آن است که آنومی نه تنها وجدان جمعی که وجدان فردی را نیز متأثر می‌سازد. از این رو، آنومی پدیده‌ای در آن واحد جمعی و فردی است. دور کیم در تعریف اخلاق می‌گوید: اخلاق عبارت است از آگاهی به حالت وابستگی. بنابراین آنومی حالتی است که در آن، این آگاهی و شعور وجدان نسبت به وابسته بودن به دیگران، آسیب می‌بیند [رجب‌زاده ۱۳۸۱: ۳۴].

از نظر دور کیم، انسجام اجتماعی مؤلفه‌ی اصلی عمل و رفتار اجتماعی است و اساس آن را اخلاقیات یا مقررات اخلاقی تشکیل می‌دهد که به عقیده‌ی وی عبارت است از: «مجموعه‌ای از قواعد و هنجارهایی که کردار انسان را راهنمایی و مهار می‌کند. وجود این رهنمودها بدین معنی است که افراد مطابق با تعهدات خود به دیگران و به‌طور کلی به جامعه، به کنش متقابل دست می‌زنند. از این رهگذر، افراد از حقوق میزان مشارکت خود در ایجاد هم‌بستگی اجتماعی شناخت پیدا می‌کنند. لذا اخلاقیات برای ایجاد هم‌بستگی

میان مردم بسیار ضروری هستند؛ بدون اخلاقیات جامعه نمی‌تواند به بقا خود ادامه دهد» [گرب ۱۳۷۳: ۱۰۰-۹۹].

مطابق با نظر دور کیم، انواع هم‌بستگی اجتماعی با انواع جامعه ارتباط دارد. در جوامع ساده، انسجام معمولاً بر پایه‌های خویشاوندی، ارتباطات مکانیکی یا فامیلی استوار است، ولی در جوامع پیچیده‌تر، انسجام بیشتر ارگانیکی است. واژه‌ی ارگانیک در این جا به وابستگی متقابل اجزای تشکیل دهنده اشاره دارد. از این رو در جوامع پیچیده، از طریق وابستگی متقابل افراد و نقش‌هایش به‌دست می‌آید و حفظ می‌شود [کوزر ۱۳۷۷: ۱۹۰]. هم‌بستگی مکانیکی در جامعه‌ای رواج دارد که افکار و گرایش‌های مشترک اعضای جامعه از نظر کمیت و شدت، از افکار و گرایش‌های شخصی اعضای آن بیشتر باشد. این هم‌بستگی، تنها می‌تواند به نسبت معکوس رشد فردیت پرورش یابد. به عبارت دیگر، هم‌بستگی مکانیکی جایی رواج دارد که حداقل تفاوت‌های فردی وجود داشته باشند و اعضای جامعه از نظر دل‌بستگی به خیر همگانی، بسیار همسان یکدیگر باشند. هم‌بستگی ناشی از همانندی زمانی به اوج خود می‌رسد که وجدان فردی یکایک اعضای جامعه، منطبق با وجدان جمعی پرورش یابد و از هر نظر با آن یکی شود. بر عکس، هم‌بستگی ارگانیک نه از همانندی‌های افراد جامعه، بلکه از تفاوت‌هایشان پرورش می‌یابد. این گونه هم‌بستگی فرآورده‌ی تقسیم کار است. هرچه کارکردهای جامعه بیشتر پرورش یابند، تفاوت میان اعضای آن نیز فزون‌تر خواهد شد [گرب: ۱۳۷۳: ۱۰۰] و همین تفاوت‌ها مبنای هم‌بستگی جدید خواهند بود.

بر این اساس، هم‌بستگی‌ها در جوامع یا زاده‌ی تشابه‌اند یا زاده‌ی تفاوت. در جوامع ساده و ابتدایی، این همانندی‌های زندگی اقتصادی و نظام اعتقادی است که افرادی شبیه به هم را به‌وجود می‌آورند؛ افرادی که در اکثر خصوصیات زندگی مشابه هم هستند و تفاوت قابل ملاحظه‌ای بایکدیگر ندارند. همین همانندی‌ها و شباهت‌های افراد است که این نوع جوامع را پایدار و استوار نگه می‌دارد. در جوامع اولیه، در واقع مجموعه‌هایی از خانواده‌ها یا دیگر خرده واحدهای اجتماعی‌اند که از مشخصه‌های مشترک خاص برخوردار هستند. این خرده واحدها با یکدیگر تشابه ساختاری دارند. آن‌ها اغلب از لحاظ اقتصادی خودکفا هستند و قادرند نیازهای تولیدی و مصرفی خود را برآورده سازند. این وجه تشابه به خودی خود برای حفظ هم‌بستگی کافی نیست، زیرا که خرده واحدها می‌توانند به‌طور جداگانه ادامه‌ی حیات دهند. ولی علاوه بر این، در میان مردمان نخستین دارای وجدان جمعی (یعنی کلیتی از اعتقادات و عواطف مشترک در میان شهروندان معمولی)، قواعد اخلاقی که برای هم‌بستگی اجتماعی در دوران نخستین ضروری بودند، در مجموعه اعتقادات و عواطف تجلی پیدا می‌کردند. این قواعد اخلاقی، چسبی اجتماعی به‌وجود می‌آورد که خرده گروه‌های مستقل فرهنگی را به یکدیگر پیوند می‌دهد» [گرب ۱۳۷۳: ۱۰۴-۱۰۳].

وجدان جمعی → دین

هماندی زندگی اقتصادی

همبستگی مکانیکی همانندی‌ها و شباهت‌های افراد

قواعد معینی آن‌ها را با هم متحد کرده است. همبستگی نوع نخست در صورتی می‌تواند نیرومند باشد که افکار و گرایش‌های مشترک در تمامی اعضای جامعه، از لحاظ تعداد و شدت، بر افکار و گرایش‌های شخصی افراد برتری داشته باشند. هر قدر میزان این برتری بیشتر باشد، توان این نوع همبستگی شدیدتر است. این نوع همبستگی با تشدید وجوه خصوصی شخصیت ما ارتباط معکوس دارد [دورکیم، ۱۳۶۹: ۱۴۴].

همبستگی نوع اول، همبستگی ناشی از مشابهت‌ها و همانندی‌هاست، در حالی که همبستگی ناشی از تقسیم کار، به کلی چیز دیگری است. همبستگی نوع اول مبتنی بر این بود که افراد به هم همانند باشند، در حالی که همبستگی ناشی از تقسیم کار مستلزم آن است که افراد با هم فرق داشته باشند. نوع اول وقتی ممکن است که شخصیت فردی در شخصیت جمعی جذب شود، در حالی که نوع دوم فقط هنگامی امکان‌پذیر است که هر کس عملی مخصوص به خود و در نتیجه، مخصوص به شخصیت ویژه‌ی خود داشته باشد. پس لازم است که وجدان جمعی به بخشی از وجدان فردی اجازه‌ی بروز بدهد تا نقش‌های خاصی که وجدان جمعی قادر به اداره‌ی آن‌ها نیست، در همان بخش یا بپذیرند. هر قدر گستره‌ی این بخش بیشتر باشد، انسجام ناشی از این نوع همبستگی بیشتر است. در واقع از یک سو، هر کس به موازات تقسیم بیشتر کار پیوند نزدیک‌تری با جامعه برقرار می‌کند، و از سوی دیگر، فعالیت هر کس هر قدر تخصصی‌تر شود، شخصی‌تر است [همان، ص ۴۳۳].

با تقسیم کار، نظامی از وظایف و حقوق بین افراد و جامعه پدید می‌آید که موجب پیوند پایدار آنان با یکدیگر می‌شود. همین وظایف، قواعد و حقوق است که موجبات همبستگی را در جامعه فراهم می‌سازد. تقسیم کار نیز قواعد و مقرراتی پدید می‌آورد که تضمین‌کننده‌ی هماهنگی مسالمت‌آمیز و منظم نقش‌های تقسیم شده‌اند [همان، ص ۴۳۳-۴۳۴]: نقش‌هایی که اساساً در تقسیم کار اجتماعی بحث بر سر آن‌ها و هماهنگی میان آن‌هاست. به بیان خود دورکیم، «در تقسیم کار بحث بر سر افراد نیست، بحث بر سر وظایف و نقش‌های اجتماعی است. جامعه به چگونگی کار نقش‌های اجتماعی علاقه‌مند است. سلامت جامعه به این بستگی دارد که نقش‌های اجتماعی با هم هماهنگ باشند.» بدینسان قواعدی پدید می‌آیند که به موازات پیشرفت تقسیم کار بر تعدادشان روز به روز افزوده می‌شود. اگر این قواعد نباشد، همبستگی ارگانیک ناممکن و ناقص خواهد بود. اما وجود قواعد به تنهایی کافی نیست، بلکه لازم که قواعد مذکور درست و عادلانه نیز باشند [کوزر، ۱۳۷۷: ۱۹۱-۱۹۰].

اما در جوامع پیچیده وضعیت کاملاً متفاوت است. در این جوامع همبستگی اجتماعی از تفاوت‌ها ناشی می‌شود. بدین معنا که با افزایش جمعیت و لزوم تقسیم کار، مشاغل و حرفه‌های جدیدی در جامعه به وجود می‌آیند که کاملاً تخصصی هستند. افراد هر کدام به حرفه و کاری مشغول‌اند و نمی‌توانند نیازهای خود را به تنهایی تأمین کنند. آن‌ها برای ادامه‌ی حیات به یکدیگر وابسته‌اند و می‌باید با یکدیگر همکاری کنند. این وابستگی متقابل، از نوع اقتصادی است. در این جا افراد، دیگر به لحاظ زندگی اقتصادی و نظام اعتقادی با یکدیگر تشابه زیادی ندارند، بلکه با یکدیگر متفاوت نیز هستند. ولی چون به یکدیگر نیاز دارند، به یکدیگر نیز وابسته هستند. البته تنها وابستگی اقتصادی نیست که افراد را با یکدیگر متحد می‌سازد، بلکه نوعی وجدان جمعی نیز وجود دارد که نسبت به وجدان جمعی در جوامع ابتدایی بسیار ضعیف‌تر است و عمدتاً از دین نیز ناشی نمی‌شود.

به عقیده‌ی گرب، ایده‌ی اصلی دورکیم در کتاب «تقسیم کار در جامعه» و هوشمندانه‌ترین ابتکار تحلیلی وی این بود که تقسیم کار، عامل اصلی تضعیف همبستگی مکانیکی قدیمی و ابزاری اصلی برای پیدایش همبستگی جدید است. به زبان دورکیم، کارکرد تقسیم کار، ایجاد همبستگی بر اساس عدم تشابه است. افراد و خرده گروه‌هایی که بسیار تخصصی شده‌اند، دیگر خودکفا نیستند و باید برای بقای خود همکاری کنند و به یکدیگر متکی باشند. دورکیم این نوع همبستگی را «ارگانیک» نام نهاد، زیرا جامعه‌ی جدید از جهاتی عمده شبیه به موجود زنده‌ی زیست‌شناختی پیشرفته‌ای است. علاوه بر انسجامی که از طریق مبادله‌ی خدمات و کارکردهای مرتبط حاصل می‌شود، تقسیم کار نیز همبستگی ایجاد می‌کند؛ چرا که نظام کاملی از حقوق و وظایف و پیوند با ثباتی به وجود می‌آورد. این حقوق و وظایف در طول زمان به‌طور فزاینده‌ای به شکل قوانین رسمی درمی‌آیند، زیرا که تنوع و پیچیدگی آن‌ها مستلزم وضع قوانین نظام‌مندی است [دورکیم ۱۳۶۹: ۱۴۲-۱۴۳].

به عقیده‌ی دورکیم همبستگی نوع نخست، فرد را بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای به‌طور مستقیم به جامعه ربط می‌دهد، در حالی که در همبستگی نوع دوم، وابستگی فرد به جامعه به دلیل وابستگی‌اش به اجزای سازنده‌ی جامعه است. دید فرد نسبت به جامعه در این دو نوع همبستگی از جنبه‌ی واحدی نیست. در همبستگی نوع اول، جامعه مجموعه‌ای کم‌وبیش سازمان‌یافته از اعتقادات و احساسات مشترک تمامی اعضای گروه است. برعکس، جامعه‌ای که ما با آن از طریق همبستگی نوع دوم همبسته‌ایم، دستگاهی است متشکل از نقش‌های متفاوت و ویژه که

از دیدگاه دورکیم، اعضای جوامع پیچیده و تمایز یافته به راهرفت‌های جمعی و مشترک کمتر وابسته‌اند؛ ضمن آن که ممکن است به وظایف و نقش‌های تخصصی و تمایز یافته‌ای که شاخص نظام‌های هم‌بستگی ارگانیک‌اند، به شدت وابسته باشند. اگرچه عناصری فردی چنین نظامی اشتراک کمتری دارند، اما از آن‌هایی که با هم‌بستگی مکانیکی زندگی می‌کنند، وابستگی متقابل بیشتری دارند. درست به خاطر آن که افراد چنین نظامی، شیوه‌های زندگی و فعالیت‌های تخصصی متفاوتی را پذیرفته‌اند، وابستگی متقابلشان بیشتر است و شبکه‌های هم‌بستگی را می‌توان در میان آن‌ها بیشتر گسترش داد. درست است که در چنین نظامی می‌توان از نظارت‌های خارجی فردی خلاص شد، اما این خلاصی با درجه‌ی بالای وابستگی متقابل اعضای جامعه نه تنها منافاتی ندارد، بلکه با آن هماهنگ است [موریس، ۱۳۷۳: ۲۶۵].

بر همین اساس برای آن که چنین جوامع پیچیده‌ای علی‌رغم تفرّد و تمایز اعضای خود تداوم داشته باشند و به حیات خود ادامه دهند، یک عنصر بسیار حیاتی لازم دارند تا بر این تفردها و تمایزها غلبه کند. و جوه مشترک و همگونی را بین اعضای جامعه پدیدار سازد. این عنصر همان «آموزش و پرورش» است.

آموزش و پرورش و رابطه‌ی آن با انسجام اجتماعی در اندیشه‌ی دورکیم

دورکیم معتقد است: جامعه هنگامی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که بین اعضای آن به میزان کافی همگونی وجود داشته باشد. تعلیم و تربیت از ابتدا همانندی‌های مورد نیاز زندگی جمعی را در کودک تثبیت و از این راه، همگونی مذکور را تنفیذ و تقویت می‌کند [دورکیم، ۱۳۶۷: ۹۱].

در جوامع پیشرفته که نامتجانس هستند، همانندی و هم‌فکری بین اعضای آن تضعیف شده و تفاوت‌های فراوانی میان آنان به وجود آمده است. لیکن این تفاوت‌ها که حالت مکمل دارند، موجب کمال جامعه می‌شوند. در این جامعه که از ساختار پیچیده‌ای برخوردار است، کار و فعالیت مستلزم همکاری و تعاون است. در نتیجه، پیدایش تقسیم کار و تخصص ضرورت پیدا می‌کند که بر اثر آن، افراد، گروه‌ها و دسته‌های مختلف گرد می‌آیند و هر یک کار معینی را به سود همگان بر عهده می‌گیرند.

در جامعه‌ی جدید، با وجود پیچیدگی گرد می‌آیند و هر یک کار معینی را به سود همگان بر عهده می‌گیرند.

در جامعه‌ی جدید، با وجود پیچیدگی روابط و تخصصی شدن کارکرها، نهادها و سازمان‌های اجتماعی، نظیر دین و خانواده، قادر به ایفای نقش‌های پیچیده و گوناگون آموزشی و پرورشی مورد انتظار جامعه نیستند. به عبارت دیگر، در نظام پیچیده‌ی جامعه‌ی ارگانیکی، آموزش و پرورش افراد جامعه، از طریق مشارکت مستقیم

آنان در زندگی اجتماعی، آن‌گونه که در جامعه ساده اتفاق می‌افتد، غیرممکن است. در جوامع ساده و ابتدایی که جوامعی متجانس هستند، افراد کورکورانه از اعتقادات، ارزش‌ها و رسوم رایج و مستقر پیروی می‌کنند. همانندی‌های زیادی میان آنان مشاهده می‌شود و اجبارها و الزام‌های خانوادگی، گروهی و قومی، دامنه و حدود رفتارها را تعیین می‌کنند. در این‌گونه جوامع، معمولاً هر فرد به خودی خود رفتار دیگران را سرمشق قرار می‌دهد. در هر کالری به طرز ماشینی از دیگران تبعیت می‌کند و به اعتقادات، آداب، رسوم و سنن گردن می‌نهد. در نتیجه یک سلسله روابط ساده، بر رفتار اجتماعی حاکمیت می‌یابد و جامعه را از هم‌بستگی برخوردار می‌سازد. در چنین جامعه‌ای، آموزش و پرورش بدون قصد قبلی و هدف مشخص و بدون نقشه‌ی آگاهانه، از طریق خانواده و روابط رایج میان نسل بالغ و سالمند و نسل جوان و نارس، عملی می‌شود.

برای دورکیم، تعلیم و تربیت موضوعی کاملاً اجتماعی است. این امر را به خوبی می‌توان از تعریفی دریافت که وی از «تربیت» ارائه کرده است: تربیت عملی است که نسل‌های بزرگسال روی نسل‌هایی که هنوز برای زندگی اجتماعی پخته نیستند، انجام می‌دهند و هدفش این است که در کودک شماری از حالات جسمانی، عقلانی و اخلاقی را برانگیزد و پرورش دهد که جامعه‌ی سیاسی و نیز محیط و شرایطی که فرد به نحو خاصی برای آن آماده می‌شود، اقتضا می‌کنند.

تعریف فوق، همان‌گونه که دورکیم نیز یادآوری کرده است، دو جنبه‌ی مشخص دارد: یکی این که تربیت جنبه‌ی اجتماعی دارد. بر این اساس «تربیت» اجتماعی کردن روشمند نسل جوان است. این تربیت است که انسان را اجتماعی می‌کند و انسان بدون اجتماعی شدن اساساً انسان نیست. به بیان دورکیم، «هستی جدیدی که عمل جمعی از راه تربیت در هر یک از ما ایجاد می‌کند، نمودار بهترین جنبه از وجود ما و جنبه‌ی حقیقتاً انسانی در ماست. در واقع، انسان به این دلیل انسان است که در جامعه زندگی می‌کند» [پیشین].

از منظر کارگردگرای و دورکیم، اجتماعی شدن موضوعی بسیار اساسی و حیاتی در حفظ نظم و انسجام اجتماعی است. بر اساس این دیدگاه، جریان اساسی‌تری که نظم اجتماعی و هماهنگی و تداوم جامعه بر آن استوار است، اجتماعی شدن است. یعنی این که اجتماع بتواند از سازوکارها و شیوه‌هایی استفاده کند تا بر اساس آن، هر کس در جامعه تکالیفی را انجام دهد تا کل نظام بر اساس آن تکالیف برقرار بماند و تداوم پیدا کند و افراد آن‌ها را به دل‌خواه خودشان به عنوان تکلیف اخلاقی عمل کنند. بنابراین، سازوکاری که با آن تکالیفی که بیرونی هستند و به عنوان یک دستور در نظر گرفته می‌شوند، برای فرد به عنوان یک تکلیف اخلاقی در می‌آیند، جریان «اجتماعی شدن» است [همان، ص ۴۸].

جنبه‌ی دوم تعریف دورکیم به نقشی که وی برای دولت در امر تربیت قائل می‌شود، مربوط است. به عقیده‌ی دورکیم، دولت نمی‌تواند در امر تربیت بی‌طرف باشد و همه‌چیز را به خانواده واگذار کند. چرا که اگر بپذیریم تربیت، بیش از هر چیز، وظیفه‌ای جمعی و موضوع آن سازگار کردن کودک با محیط اجتماعی است که سرانجام باید در آن زندگی کند، محال است که جامعه نسبت به چنین عملی بی‌اعتنا باشد. «چگونه ممکن است جامعه در چنین عملی حضور نداشته باشد، در حالی که خود هم چون قطب‌نمایی است که تربیت باید عملش را از روی آن هدایت کند. بنابراین، وظیفه‌ی جامعه است که همواره به معلم افکار و احساساتی را که باید در کودک ایجاد کند تا او را با محیط زندگی هماهنگ سازد، یادآور شود. اگر معلم واقف و هوشیار نباشد که عمل تربیتی باید در جهت اجتماعی جریان یابد، این عمل به‌طور حتم در خدمت اعتقادات خصوصی قرار می‌گیرد و روح بزرگ میهن تجزیه می‌شود و به مشت‌ی ارواح کوچک، ناقص، عاری از انسجام و در کشاکش با یکدیگر تنزل خواهد یافت. این کاملاً برخلاف هدف اصلی هر گونه تعلیم و تربیت است.» [همان، ص ۵۱].

دورکیم با توجه به اهمیت و جایگاهی که برای جامعه قائل است، تأکید می‌کند اگر برای وجود جامعه ارزشی قائل هستیم، لازم است که تربیت، میان شهروندان اشتراک افکار و احساسات کافی که وجود جامعه بدون آن محال است، برقرار سازد. برای ایجاد این نتیجه نباید آن را کاملاً به میل و اراده‌ی افراد واگذاشت [رجب‌زاده، ۱۳۷۱: ۵۵]. به همین دلیل، دخالت دولت در امر تربیت کاملاً ضروری است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آن‌چه آمد، جایگاه آموزش و پرورش را می‌توان به خوبی در اندیشه‌ی دورکیم باز یافت. برای دورکیم، آن‌چه دارای اهمیت اساسی است و نقش تعیین‌کننده دارد، جامعه است. در هر جامعه، آموزش و پرورش متناسب با اهداف و ارزش‌های آن جامعه شکل می‌گیرد و لذا محتوای آموزش و پرورش از جامعه‌ای به جامعه دیگر و از عصری به عصری دیگر تفاوت می‌کند. دورکیم معتقد است، آموزش و پرورش وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است، اما این جامعه است که هدف را تعیین می‌کند نه فرد. کارکرد آموزش و پرورش، توسعه‌ی توانایی‌های فرد به خاطر خود او نیست، بلکه کارکرد اصلی آن، توسعه‌ی توانایی‌ها و امکانات بالقوه‌ای است که جامعه به آن‌ها نیاز دارد [شارع‌پور، ۱۳۸۶: ۲۲]. از این رو، آموزش و پرورش کاملاً تحت تأثیر جامعه و نیازهای آن قرار دارد.

اما از سوی دیگر، باید توجه داشت که رابطه‌ی جامعه و آموزش و پرورش یک طرفه نیست، بلکه جامعه، برای تداوم حیات خود به درجه‌ای از مشابهت افکار، ارزش‌ها و هنجارها در میان اعضای خود نیاز دارد که آموزش و پرورش آن را تأمین می‌کند. به عبارت دیگر، آموزش و پرورش از ابتدا شباهت‌های اساسی و همانندی‌های

مورد نیاز زندگی جمعی را به‌وجود می‌آورد و در افراد تثبیت می‌کند؛ امری که برای انسجام و انتظام جامعه حیاتی و ضروری است. جامعه‌پذیری، ایجاد زمینه‌های ارزشی و هنجاری مشترک و کنترل اجتماعی، سازوکارهایی هستند که آموزش و پرورش به‌واسطه‌ی آن‌ها انسجام جامعه را سامان می‌دهد.

پی‌نوشت

1. Social Solidarity
2. Hechter
3. Vago
4. anomie
5. collective conscience

منابع

۱. اسکیدمور، ویلیام (۱۳۷۲). تفکر نظری در جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی علی‌محمد حاضری و دیگران. نشر سفیر. تهران. چاپ اول.
۲. افروغ، عماد (۱۳۷۸). خرده فرهنگ‌ها، مشارکت و وفاق اجتماعی. مجموعه‌ی مقالات وفاق اجتماعی و فرهنگ عمومی. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران. چاپ اول.
۳. بیرو، آن (۱۳۶۶). فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه‌ی باقر ساروخانی. انتشارات کیهان. تهران. چاپ اول.
۴. حسینی نسب، داوود و علی‌اقدام، اصغر (بی‌تا). فرهنگ تعلیم و تربیت. چاپ احرار. تبریز.
۵. دورکیم، امیل (۱۳۶۹). درباره‌ی تقسیم کار اجتماعی. ترجمه‌ی باقر پرهام. کتاب‌سرای بابل. چاپ اول.
۶. دورکیم، امیل (۱۳۶۸). تربیت و جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی علی محمد کاردان. انتشارات دانشگاه تهران. چاپ اول.
۷. رابرتسون، یان (۱۳۷۴). درآمدی بر جامعه. ترجمه‌ی حسین بهروان. انتشارات آستان قدس رضوی. مشهد. چاپ دوم.
۸. رجب‌زاده، احمد و کوثری، مسعود (۱۳۸۱). آئومی سیاسی در اندیشه‌ی دورکیم. مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. دوره‌ی نوزدهم. شماره‌ی اول.
۹. شاران‌پور، محمود (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی آموزش و پرورش. انتشارات سمت. تهران. چاپ سوم.
۱۰. علاقه‌بند، علی (۱۳۷۰). جامعه‌شناسی آموزش و پرورش. کتاب‌خانه‌ی فروردین. تهران. چاپ پنجم.
۱۱. غفاری، غلامرضا و ابراهیمی لویه، عادل (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی. نشر آگرا. تهران. چاپ سوم.
۱۲. کوزر، لوئیس و زونبرگ، برنارد (۱۳۷۸). نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی. ترجمه‌ی فرهنگ ارشاد. نشر نی. تهران. چاپ اول.
۱۳. کوزر، لوئیس (۱۳۷۷). زندگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. انتشارات علمی. تهران. چاپ هفتم.
۱۴. گرب، ادوارد ج (۱۳۷۳). نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر. ترجمه‌ی محمد سیاه‌پوش و احمدرضا غروب‌زاد. نشر معاصر. تهران. چاپ دوم.
۱۵. گولد، جولیس و کلب، ویلیام (۱۳۷۶). فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه‌ی باقر پرهام و دیگران. انتشارات مازیار. تهران. چاپ اول.
۱۶. لیتل، دانیل (۱۳۷۳). تبیین در علوم اجتماعی. ترجمه‌ی عبدالکریم سرروش. انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی صراط. تهران. چاپ اول.
۱۷. موریش، ایور (۱۳۷۳). درآمدی بر جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت. ترجمه‌ی غلامعلی سرمد. مرکز نشر دانشگاهی. تهران. چاپ اول.
۱۸. نوغانی، محسن (۱۳۷۵). «فشر بندی اجتماعی در مدارس دولتی و غیرانتفاعی و رابطه آن با عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان». پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی. دانشگاه تربیت مدرس. دانشکده‌ی علوم انسانی. تهران.
۱۹. نوغانی محسن (۱۳۸۱). «نظریه‌ی باز تولید اجتماعی و فرهنگی در آموزش و پرورش». مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. شماره‌ی ۳۵.
۲۰. وزیر، محمد جواد (۱۳۸۳). بررسی تأثیر انسجام و انعطاف‌پذیری خانواده بر شکل‌گیری هویت در جوانان شهر شیراز. فصل‌نامه‌ی مطالعات جوانان. شماره‌ی ۷.